

# سیمای زمان در حکمت متعالیه

دکتر طوبیا کرمانی

## قسمت دوم

له فی عدم قرار الذات و ذهب صاحب الإشراق إلى العكس و  
أما كون الطبيعة جوهراً غير ثابت الذات، فلم يقل به أحد<sup>۲</sup>  
«ذكر في الشفاء وغيره: أن الشيء إنما يكون في الزمان إذا  
كان له متقدم و متأخرّ هما يوجدان أولاً و بالذات الأللحركة و  
لدى الحركة ثانياً و بالعرض»<sup>۳</sup>.

### حرکت و زمان تحت مقوله نمی باشند

اگر بیفزاییم که در دیدگاه صدرایی، حرکت و به تبع آن زمان، تحت مقوله نبوده مفهومی ماهوی نیستند بلکه نحوه وجود جوهر جسمانی و معقول ثانیه فلسفی یعنی وجود اما نحوه بسیار ضعیفی از وجود است، آنگاه بسیاری از مسائل مطروحه در خصوص زمان، پاسخی متفاوت پیدا می‌کنند و از آن جمله مسئله ماهیت زمان. از این رو در حکمت صدرایی، تبیین ماهیت زمان، به صورت تعریفی حدی ناممکن می‌گردد؛ چرا که مطلبی

پیش از این با اشاره به حرکت جوهری، گفتیم که در مشرب ملاصدرا، وقوع حرکت در اعراض بدون وجود حرکت در جوهره شیء، نامعقول است؛ چرا که رابطه اعراض نسبت به جواهر، همچون وابستگی و ارتباط معلول به علت فاعلی بوده، اعراض، تابع جواهرند.

بنابر این طبایع و صور نوعی که سببهای قریب اند، خود باید وجودی متغیر و پویا داشته باشند و در غیر این صورت، تمام حرکات عرضی، بدون سبب و علت خواهند بود. وی در تأیید حرکت جوهری، به آیات بسیاری از قرآن کریم استناد می‌کند، نیز از کلمات معلّم ازل و زینون اکبر، همچنین از محی‌الدین عربی در فصوص-الحکم شواهدی ارائه می‌دهد و آنگاه خواننده را به رساله خود به نام «حدوث العالم...» در این زمینه، ارجاع می‌دهد.<sup>۱</sup>

با توجه به ابداع و ابتکار ملاصدرا در خصوص حرکت جوهری، مسئله حرکت و زمان نیز شکل و حیاتی نو پیدا می‌کند و بر این مبنا، دیگر ساختار اصالت زمان و تابعیت حرکت از برای او، نیز واسطه در عروض حرکت از برای اجسام را، بکلی از پای بست، ویران می‌نماید. «فإن الأمر الغير القارّ منحصر فی الزمان و الحركة، و اختلفوا فی أنّ أيهما غیر قار الذات و الآخر کذلک بالعرض، فالجمهور علی أنّ هذا، صفة الزمان، و الحركة تابعة

۱- ملاصدراى شیرازى، محمد بن ابراهيم، اسفار اربعه، جلد سوم، صص ۱۱۳-۱۱۰.

۲- همان، ص ۱۰۸.

ملاصدرا می‌نویسد: حکما گفته‌اند که امر غیر قار منحصرأ زمان و حرکت است اما اختلاف کرده‌اند در اینکه کدام یک از آنها غیر قار بالذات و دیگری غیر قار بالعرض است؟ جمهور معتقدند بر اینکه غیر قار، صفت زمان است و حرکت تابع آن است در بقراری، اما صاحب اشراق به عکس آن معتقد است. اما اینکه جوهر و طبیعت شیء بی‌قرار باشد، احدی آنرا نگفته است.

۳- همان، ص ۱۸۱.

چنین فقط در شأن مفاهیم ماهوی است. از طرفی، هم حرکت و هم زمان در این دیدگاه به خود جواهر مادی منسوب می‌شوند و حرکت فقط به عنوان واسطه در ثبوت زمان برای اجسام لحاظ می‌گردد و لاغیر و این همان معنای بعد چهارم موسوم به «زمان» برای جواهر مادی است و چهار بعدی بودن موجودات مادی و به عبارت دیگر دو امتدادی بودنشان با حرکت جوهری معنا می‌یابد و معلوم می‌گردد که جواهر مادی نه فقط در بستر مکان اند که در بستر زمان اند و نه فقط مکانمند که زمانمند هم هستند.

### ارتباط مسافت و حرکت و زمان

در این مشرب فکری، رابطه مسافت و حرکت و زمان به گونه خاص و اتحاد در وجود، معنا می‌یابد و عروض برخی بر بعضی دیگر، نه عروض خارجی که به تحلیل شدید عقلی صورت می‌پذیرد و مسافت که فردی از مقوله‌ای است که حرکت در آن رخ می‌دهد و اتصال حرکت، عین اتصال مسافت می‌شود و زمان اندازه آن اتصال و تعیین آن می‌گردد. وی این معنا را دقیقاً در حکمت مشرقیه‌ای بیان می‌دارد که «اعلم أنّ المسافة بماهی مسافة و الحركة و الزمان کلّها موجودٌ بوجود واحد و لیس عروض بعضها لبعض عروضاً خارجياً، بل العقل بالتحليل يفرق بينها و يحكم على كلّ منها بحكم يخصصه، فالمسافة فردٌ من المقولة، كيف اوكم اونحوهما و الحركة هي تجدها و خروجها من القوة الى الفعل، و هي معنى اتزاعي عقلی و اتصالها بعینه اتصال المسافة و الزمان قدر ذلك الاتصال و تعينه أوهی باعتبار التعین المقداری فيحكم بعد التحليل و التفصيل بعلیة بعضها لبعض بوجه»<sup>۴</sup>

### وجود بالذات متجدد.

### جوهره شیء است و بالعرض زمان

چنانکه ملاحظه می‌شود در این مکتب، در میان حقایق وجودی، وجودی جوهری معرفی می‌شود که بذاته متجدد و منقضی است، یعنی چنین تجدد و انقضایی، جعل جاعل نیست بلکه به جعل بسیط جاعل، هویتی خلق می‌شود که همه ذاتیاتش و همه حیثیت و هویتش متجدد و نو است و تقدم و تأخر برای او نه عاریتی، که همه وجود اوست.

به اعتقاد صدرا آنچه را که حکما در مورد زمان متصل گفته‌اند که (زمان وجودی است عین سیلان باسبق و لحوق و تقدم و تأخر ذاتی)، صورت طبیعی و جوهر

در مشرب ملاصدرا،  
وقسوع حرکت در  
اعراض بدون وجود  
حرکت در جوهره  
شیء، نامعقول است  
چرا که رابطه اعراض  
نسبت به جواهر  
همچون وابستگی و  
ارتباط معلول به علت  
فاعلی بوده

مادی چنین هویتی را در دیدگاه صدرائی دارد. یعنی صورت طبیعی دارای هویتی است جوهری و سیال بذات و زمان عرض است. به اعتقاد صدرا زمان از آن جهت که عرضی است و وجودی تابع وجود متقدر دارد، یعنی چیزی که زمان آن را تقدیر و اندازه می‌گیرد، سزاوارتر است که معروض آن سیال بالذات باشد پس به نظر وی زمان عبارت است از مقدار طبیعت متجدد و نو شونده بذات از جهت تقدم و تأخر ذاتی طبیعت همان گونه که جسم تعلیمی (هندسی) مقدار این طبیعت است از آن جهت که آن طبیعت قابل ابعاد ثلاثه است.

پس طبیعت جوهری دارای دو امتداد است و لذا دارای دو مقدار که یکی از آن دو تدریجی و زمانی است که انقسامی وهمی به تقدم و متأخر می‌پذیرد و دیگری دفعی و مکانی است که انقسام به قبل و بعد مکانی می‌یابد و نسبت مقدار به امتداد همچون نسبت متعین به مبهم است که متحد در وجودند و متغایر به اعتبار.<sup>۵</sup>

۴- همان، ص ۱۸۰.

۵- همان، صص ۱۴۰ - ۱۳۹.

نکته مهم آنکه اگر در این دیدگاه، زمان به مقدار وجود طبیعی متجدد به نفس اعلام می‌گردد نه از برای آن است که مقدار را تأویل و توجیه به مقوله‌ای خاص چون کم نمایند بلکه سخن از وجودی است در خارج به نام زمان که بعدی اصیل و واقعی از موجودات مادی است اما نه چون سفیدی و سیاهی و نه موجودی مستقل در خارج که زمان عین موجود مادی است در خارج و استقلال آن فقط به طریق انتزاعی در ذهن ممکن است.

### رأی نهائی ملاصدرا در خصوص زمان

پس از بیان اخیر قطعاً این سؤال مطرح خواهد بود که ما در نوشته‌های مختلف ملاصدرا آرای متعددی در خصوص زمان مشاهده می‌کنیم، به این بیان که وی در بعضی از آثارش چون شرح هدایه اثیریّه و حاشیه شرح حکمة الاشراق، با مشائون هم سخن است و زمان را مقدار حرکت وضعی فلک اقصی از حیث تقدم و تأخر معرفی می‌نماید و به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی دقیقاً چون شیخ الرییس مشایی می‌اندیشد و می‌نویسد: الزمان مقدار تجدد الوضع الفلکی و گاه موضعی دیگر اتخاذ می‌کند و زمان را مقدار حرکت جوهری فلک اقصی از حیث تقدم و تأخر اعلام می‌نماید الزمان مقدار تجدد الطبيعة الفلکیه و آنگاه زمان به صورت یک حرکت تدریجی تکاملی، به مقدار حرکت جوهری و طبیعت شیء تعریف می‌گردد، یعنی مقدار تجدد جوهر شیء مادی، که این نظریه سوم و نهائی در اسفار جلوه و جلای خاصی دارد و به صراحت اعلام می‌دارد که «زمان در نزد قوم، مقدار حرکت دوری فلک است و نزد ما مقدار وجود طبیعی متجدد به نفس است»<sup>۶</sup>. «فلاسفه هویت زمان را بالذات متجدده و منقضیه و سیال می‌دانند ولی ما می‌گوییم زمان مقدار تجدد و تبدل است»<sup>۷</sup>.

طبیعی است که کلامهای متفاوت ایشان مورد تفسیر واقع شود و رأی خاصی به وی منتسب گردد اما صرفنظر از سخنان بزرگان این فن که گاه قول دوم را به وی نسبت داده، یا اینکه مقدار حرکت جوهری فلک را از نظر وی، زمان معیار خوانده‌اند، یا قول آخر را قول نهایی در سیر تکاملی فکری و تعلیمی وی از آن او خوانده‌اند، به نظر نگارنده ما که با فکر وحدت بین این حکیم فرزانه در عموم آرائش آشنا هستیم، می‌دانیم که وی در کمتر موضع و مقامی است که در مسائل اختلافی، آرای متفاوت را تأویل به قول صحیح نکرده باشد و ایشان همه اقوال در

خصوص وجود و ماهیت زمان، حتی قول به وهمی بودن یا قول واجب الوجود بودن زمان را به قول اصح تأویل و توجیه نموده است<sup>۸</sup>، یا در خصوص وحدت تشکیکی وجود در شواهد الربوبیه، به صراحت، قول حقائق متباینه وجود را به قول صحیح تأویل و نزدیک کرده است، یا در اسفار جلد سوم همه تعاریف مختلف منقول از حکمای یونان باستان را از فیثاغورس و افلاطون و ۵۰۰ در خصوص حرکت مؤول ساخته است و تقریباً در تمام امور مایل است که جامه متلون الفاظ را از تن پاک و منزّه معانی برکنند و بر چهره حقیقی آنها که به یک زبان سخن می‌گویند و به یک کلام متکلم‌اند، نظاره‌گر باشد که حکیم فرزانه الهی را جز این شایسته نیست. «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض، ما به ابراهیم این چنین حقیقت آسمانها و زمین را نمایاندم»<sup>۹</sup> و «الهی ارنا الاشیاء كما هی»<sup>۱۰</sup>.

و سرانجام شاهد صدق سخن در حرکت جوهری به این است که ایشان عباراتی از شیخ الرییس را در خصوص سبب و غایت حرکت فلک نقل کرده، آنگاه آنها را تأویل به حرکت جوهری می‌نماید. «هذه عباراته بالفاظه، و هی فی قوّة القول باثبات الحركة فی الصورة الجوهریة من وجهین»<sup>۱۱</sup>.

پس می‌توان به پرسش فوق چنین پاسخ گفت که بهترین تفسیر و تأویل آرای متفاوت ایشان، این است که اگر ایشان گاهی چنان سخن می‌گویند که گویی حرکت و زمان عارضی و از مقولات عرضی و مقدار حرکت وضعی فلک اقصی یا حرکت جوهری فلک اقصی است؛ دقیقاً جهت مشی با قوم و ایجاد زمینه لازم برای اظهار و اعلام سخن نهایی می‌باشد - چنانچه خود ایشان در مواضع مختلف با صراحت می‌گویند جهت مماشات با قوم چنین گفتیم؛ اما برهان عرش و یا حکمت مشرقی<sup>۱۲</sup> چنین و چنان است - پس در نظر وی بر خلاف نظر شیخ الرییس که حرکت فلک اقصی، زمان ساز است و بر خلاف نظر ارسطو

۶- همان، جلد ۷، ص ۳۰۴.

۷- ملاصدرا، شیرازی، محمد بن ابراهیم، عرشیه، ص ۱۵.

۸- ملاصدرا، شیرازی، محمد بن ابراهیم، اسفار اربعه، جلد سوم، صص ۱۴۷-۱۴۶.

۹- آیه ۷۵، سوره انعام.

۱۰- حدیث از رسول گرامی (ص).

۱۱- ملاصدرا، شیرازی، محمد بن ابراهیم، اسفار اربعه، جلد سوم، ص ۱۲۰.

۱۲- حاجی سبزواری هم در تعلیقه اسفار جلد سوم ص ۱۱۶ اشاره‌ای به این مطلب دارند.

زمان عبارت است از  
مقدار طبیعت متجدد و  
نو شوونده بذات از  
جهت تقدم و تأخر  
ذاتی طبیعت، همان  
گونه که جسم تعلیمی  
(هندسی) مقدار این  
طبیعت است از آن  
جهت که آن طبیعت  
قابل ابعاد ثلاثه است.

که حرکت بطور مطلق، موجد زمان است و مقدار حرکت  
فلک اقصی، معیار سنجش می باشد ولی جرم فلک اقصی  
ثابت است و نه زمانمند و در متن واقع دهر قرار دارد، در  
مشرّب صدرایی، خود فلک اقصی نیز زمانمند است و زمانی  
و در یک کلام همه جوهرة و نهاد عالم بقرار است و همه  
هستی جهان در همین رفتن و گذر معنا می یابد.  
موج ز خود رفته ای بانگ برآورد و گفت

گر بروم زنده ام گر نروم نیستم<sup>۱۳</sup>  
پس در این مکتب فلسفی، تقدم و تأخر ذاتی در  
واقع نه متناسب به زمان که از نفس هستی مادی است و  
ترتیب و تقدم و تأخر از ذات حوادث مادی سرچشمه  
می گیرد و زمان از این ترتیب و تقدم ذاتی اشیا مادی  
منتزع و متخذ می گردد و این گونه نیست که خالق جهان  
مادی، حوادث را بر حسب ترتیب زمانی، گزینش کرده  
و سپس مصلحتی را بر این گزینش مقرر داشته، دست بندی  
کرده خلق نماید، این سخن، تکلفی است که متکلمین آن  
را ساخته و بافته و پرداخته و بر تن عالم کرده اند. جامه ای  
که بر اندام این عالم زیبا نمی نماید، بلکه این نو نو خلق  
شدن جهان است که چنین ترتیبی را ایجاد می نماید  
«یستلّه من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شأن»<sup>۱۴</sup>. و  
اگر این ترتیب (تقدم و تأخر) را بطور مستقل و منتزع از  
حوادث در ذهن لحاظ کنیم نام «زمان» به خود می گیرد و  
زمان مستقل جز در عقل یافت نمی شود، پس زمان در  
واقع همان ترتیب حوادث و خلقت آن به آن و لحظه به  
لحظه آنهاست نه چیز دیگری بر خلاف عالم ابداع و  
مجردات که «ما منا الا له مقام معلوم»<sup>۱۵</sup>.

اما صدرالمآلهین بر خلاف متکلمین در پاسخ این  
سؤال که چرا موجودی به این زمان یا زمان دیگر  
اختصاص می یابد، می گوید: این اختصاص یافتن به  
وقت، نه از قبل امر جداگانه ای بر این هویت وجودی است  
که نیازمند علتی مختص باشد که آن را به وقت معین  
اختصاص دهد، و این در مورد اموری است که هویت  
مستمر و متجدد دارند.<sup>۱۶</sup> و در یک کلام، امتداد گذرای کل  
عالم جسمانی، تعیین موقعیت زمانی پدیده های جزئی  
است همچنان که حجم کل عالم، منوط به تعیین موقعیت  
مکانی پدیده های جزئی است.

### زمان، نحوه وجود و نه کم متصل

از بیانات فوق و با توجه به هویت جدید و  
موقعیت جدید زمان در نزد ملاصدرا، این کلام بسیار آشنا  
به نظر می آید که «در حقیقت، زمان بعدی از ابعاد

موجودات مادی است که از ترتیب بالقوه اجزای آن  
موجودات حکایت می کند؛ لذا از اینکه زمان را ماهیتی  
عرضی از مقوله کم متصل غیر قار بخوانیم، اکراه و اشکال  
داریم و بهتر آن است که زمان را معقول ثانی منتزع از نحوه  
وجود موجودات بنامیم»<sup>۱۷</sup>.

۱۳- اقبال لاهوری.

۱۴- آیه ۲۹، سورة الرحمن.

۱۵- آیه ۱۶۴، سورة الصافات.

۱۶- ملاصدراى شیرازی، محمدبن ابراهیم، اسفار اربعه، جلد  
سوم، ص ۱۳۸.

متن عربی مطلب: ان ذالك الاختصاص ربما لم یکن بامر زائد  
على هوية تلك الصورة الشخصية فلا یفتقر الى سبب مخصص لها  
بوقتها المعین زائد علیها، و ذلك فیها له هوية مستمرة متجددة  
لا یقطع سابقاً و لا لاحقاً حتى یرد السؤال فی لمية ذلك  
الاختصاص.

۱۷- مصباح یزدی، محمد تقی، تعلیقه بر نهایه، جلد  
دوم، صص ۱۳۴-۱۳۳.

متن عربی: بل هو الزمان فی الحقیقة بعد من ابعاد الموجودات  
المادية یعبر عن ترتب اجزائها بالقوة و قد اعتبروا عرضاً غیر قار من  
انواع الكم المتصل و لنا فی كونه مهية عرضية، كلام یجری فی سائر  
اقسام الكم المتصل ایضاً، و الاشبیه انه معقول ثانٍ ینتزع من نحو  
وجود الزمانیات.



پس زمان نه در زمره ماهیات عرضیه همچون سفیدی است - که نحوه‌ای از وجود است - و نه همچون ظرفی مستقل از جواهر مادی که مظهر و فاش ماده باشد - که سنتی ذاتی و مقوم ذاتی جواهر مادی است، و از این رو همه جواهر و پدیده‌های مادی، زمانی مخصوص به خود دارند چرا که زمان شأنی از شئون وجود آنهاست. لذا می‌توان گفت که بر خلاف کلمات مشائون که در آنها ظرف و عا به گونه‌ای حقیقی استعمال شده است، در بیان حکمت متعالیه، عا و ظرف، حتی از برای موجودات متغیّر زمانمند هم به نحو حقیقی استعمال ندارد، بلکه از نحوه وجود متغیّرات، بعد چهارمی انتزاع می‌گردد به نام وعای زمان همچنان که از نحوه وجود ثابتات، مفاهیمی همچون دهر و سرمد را می‌توان انتزاع نمود.

### تقدم و تأخر حقیقی به وجود است و تشکیک در وجود

ملاصدرا در پاسخ به شبهه‌ای از بهمنیار در تحصیل، می‌گوید: حقیقت آن است که تفاوت بین اجزای زمانیه به جهت هویت متجدد منقضی‌اش قطع نظر از وهم متوهمی و فرض فارضی، امری خارجی به این معناست که شیء خارجی بگونه‌ای است که عقل قادر است حکم به تقدم و تأخر اجزای مقداری موجود بنماید؛ البته نه بالفعل، که به قوه قریب به فعل، کما اینکه در سایر اتصافات نیز چنین است؛ مثلاً حکم به زوجیت چهار به حسب خارج است و نه وهمی صرف و این تفاوت در اجزاء، منافات با متشابه الحقیقه بودن اجزا هم ندارد چرا که ما به التشابه « و ما به التماثل » عیناً همان « ما به التفاوت » و « ما به التباين » است چنانچه در اصل وجود و وحدت تشکیکی آن چنین است.

با این تقریر، اشکال کسانی که می‌گویند تقدم و تأخر متضایفان‌اند، پس واجب است که در وجود، معیت داشته باشند در حالیکه این معیت در اجزای متقدم و متأخر زمان محقق نیست، مرتفع می‌گردد؛ چرا که خواهیم گفت این نحو از هویت متجدد به جهت هویت اتصافیش، خود موجد معیت متقدم و متأخر در وجود است زیرا آشفتگی و افتراق چنین هویتی، عین جمعیت آن، و تقدم آن عین حضورش می‌باشد که این به جهت ضعف این وجود و نقص وحدت آن است.<sup>۱۸</sup>

منال ای دل که در زنجیر زلفش همه جمعیت است آشفته حالی

و این همان معنای لطیفی است که در مسئله تقدم و تأخر در حکمت صدرایی پیدا می‌شود که تقدم و تأخر حقیقی به وجود باز می‌گردد و از آن وجود است و اینجاست که کلی مشکک منطقی هم، معنای روشنتری در سایه این تقدم و تأخر حقیقی باز می‌یابد و در واقع این همان تشکیک در وجود و وحدت وجود است که از ابداعات ناب ملاصدراست.

به قول سبزواری:

الفهلویون الوجود عندهم حقیقة ذات تشکک تعم  
مراتباً غنی و فقرأً تختلف کالنور حیثما تقوی و ضعف  
وعسند مشائبة حقائق تباين و هولدئ زاهق<sup>۱۹</sup>

پس در دیدگاه صدرایی، مسئله تقدم و تأخر حقیقی به همان مسئله تشکیک در وجود باز می‌گردد و لیس الا، یعنی دو چیز در امری با یکدیگر اشتراک دارند و در همان چیز هم با هم مختلف‌اند و اگر تقدم و تأخر به وجود باز نگردد قطعاً تقدم و تأخر اعتباری است نه حقیقی. و بدین ترتیب، هر موجودی در این لایتنه‌های هستی و به قول آقای دکتر حائری در این «هرم هستی» در مرتبه‌ای واقع است که بودن و قرار داشتن در آن مرتبه، مقدم آن موجود و وجود است؛ اعم از موجودات مجرد یا مادی و لذا خارج شدن هر موجود و هر حادثه‌ای از جا و زمان و مرتبه خود، در حکم خروج و بیرون آمدن از هستی خویش است «ان کل وجود فی مرتبة من المراتب کونه فی تلك المرتبة من المقومات له»<sup>۲۰</sup> همچون عدد ۸ در سلسله اعداد که تمام هویت آن، همان قرار گرفتن بعد از عدد ۷ و قبل از عدد ۹ است و کندن و خارج کردن آن از آن مرتبه و جایگاه به معنای نابودی عدد ۸ است.

### زمان، هستی دمادم در عالم ناسوت

به نظر نگارنده از سخن فوق که هر تقدم و تأخری در واقع به وجود واحد تشکیکی باز می‌گردد این گونه آشکار می‌گردد که تداوم در خلق و دوام در افاضه هستی به جواهر مادی به جهت ضعف وجودیشان و ظرف

۱۸- ملاصدرای شیرازی، محمد بن ابراهیم، اسفار اربعه، جلد سوم، صص ۲۶۸-۲۶۷.

۱۹- سبزواری، ملاهادی، شرح منظومه حکمت، ص ۲۲.

۲۰- ملاصدرای شیرازی، محمد بن ابراهیم، اسفار اربعه، جلد سوم، ص ۲۵۲ و نهاية الحکمه، ص ۱۷ و بداية الحکمه، ص ۱۳، بودن هر وجودی در هر مرتبه‌ای از مراتب هستی، مقوم و همه هستی آن وجود است.

محدود هستی ایشان، همان خلق زمان است و زمان چیزی جز دوام آفرینش نیست و زمان به عنوان موجودی از این لایتناهای هستی و در این هرم هستی، البته نه به ضعف و جودیش بلکه به بقای هستی اش «لدى الله» است که به زبان عمومی تر «عندالله» است که زیباترین کلام و عالیترین معنا در این آیه کریمه است که «و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم». اما این دوام در هستی و هستی بخشی در عالم ناسوت را زمان نام نهاده اند یعنی مقدار تجدد و آفرینش و هستی بخشی دمام را زمان نام کرده اند و همین دوام در هستی و هستی بخشی را در وعائی برتر دهر و سرمد خوانده اند و این به بیانی همان کلام ابوالبرکات است که هستی از اوست و همه هستی روبه اوست.<sup>۲۱</sup>

### نکته پایانی

### و شاهد قرآنی

نکته پایانی اینکه گویا در میان برخی از حکما و عرفا رأی و سنت چنین بوده است که از وعای همه عوالم به زمان نام کرده اند مثلاً تاج الدین شیخ ابومحمد اشنوی در بحث «فی الزمان و معرفة کن فیکون» می نویسد: زمان سه نوع است:

۱- زمان جسمانیات.

۲- زمان روحانیات.

۳- زمان حقتعالی.

اولی خود بر دو قسم است:

الف) یک قسم را ماضی و مستقبل و حال است و مزاحمت و مضایقت و مناقضت چرا که تادی نرود، امروز آمدن نتواند و اجتماع این دو محال است.

ب) زمان جسمانیات لطیف است که زمان پریان است، و دیروز و امروز آدمیان برای پریان حال است و زمان دراز جسمانیات کثیف، اینجا کوتاه است.

زمان دوم که زمان ملائک است اقسام بسیار دارد که در آن مضایقت و مزاحمت نیست. هزار سال در این زمان، یک نفس است و مستقبل این زمان جز ابد نیست و این زمان محیط بر ازل و ابد نیست چرا که ازل و ابد نامتناهی است.

زمان سوم را نه ماضی است و نه مستقبل، محیط به ازل و ابد است بلکه ازل و ابد در آن یک نقطه است. این زمان یکی است و تعدد پذیر نیست و حقتعالی در این زمان نا متعدد که تعدد و تجزی نمی پذیرد و هیچ متعدد و متجزی ای در او نمی گنجد، به یک قدرت نامتعدد و به

یک علم نامتعدد و به یک اراده نامتعدد بر همه مقدرات و معلومات و مرادات، قادر و عالم و مرید است...<sup>۲۲</sup> در آیاتی که در زیر زینت بخش این رساله خواهند بود دقیقاً همان معنای سخن اشنوی نهفته است.

پس با توجه به سابقه تاریخی لفظ زمان که کاربردی والاتر و برتر از مقدار حرکت عالم ماده داشته است و با توجه به ازلی و ابدی بودن زمان و جهت پرهیز از ایرادات، به نظر نگارنده باید در تعریف زمان به مقدار و کم تجدد نظر نماییم - آن چنان که در کلام استاد مصباح دیدیم که آن را به نحوه وجود و دوام آفرینش، معرفی نمود که می تواند در مجردات به دهر و در ساحت حقتعالی به سرمد و در منقضیات به زمان نام گیرد اگر چه در این صورت اطلاق آن به هر سه وعاشکالی به دنبال نخواهد داشت.

از آنجا که سخن با کلام آغاز می شود و کلام با سلام و از آنجا که هر آغازی را پایانی است جز ذات اقدس الهی، ما نیز کلام خود را در این بخش از سخن بدون تفسیری با کلام الهی به پایان می بریم و این مهم را به اهل آن وامی گذاریم.

«ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون»<sup>۲۳</sup>:

هر روز نزد پروردگارت به اندازه یک هزار سال شما انسانهاست.

«یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرجع الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون»<sup>۲۴</sup>:

خداوند امور از آسمان به زمین را تدبیر می کند آنگاه به آسمان باز می گردد در یک روز که مقدار آن به اندازه یک هزار سال شما انسانهاست.

«تخرج الملائکه و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه»<sup>۲۵</sup>:

جبرئیل در یک روز به سوی خدا باز می گردد که مقدار آن به اندازه ۵۰ هزار سال آدمیان است. □

۲۱- آیه ۲۱، سوره حجر، آیه ۱۵۶ سوره بقره انالله و انا الیه راجعون.  
۲۲- اشنوی، تاج الدین شیخ ابومحمد محمود بن خدا داد بن - یوسف، مجموعه آثار فارسی اشنوی، صص ۷۶-۷۴.

۲۳- آیه ۴۷، سوره حج.

۲۴- آیه ۵، سوره سجده.

۲۵- آیه ۴، سوره معارج.